

## مشایخ عرفانی در فرارودان

علیرضا قیامتی<sup>۱</sup>

### چکیده

فرهنگ و ادب فارسی همواره طلایه‌دار مهر و محبت بوده و در عرصه حکمت و تربیت انسانی، در کاروان شعر و ادب جهان سهمی شایسته داشته است. روح لطیف و بسی بدیل عرفانی آن، زیباترین جلوه‌های انسانی و پسندیده‌های اخلاقی را در دل آموزه‌های خویش جای داده است. تأثیر ارزشمند و پایدار اندیشه‌های عارفانه فارسی در زبان‌ها و فرهنگ‌های همجوار و میدن روح مشترک انسانی موجب غنای روز افزون فرهنگی این حوزه بوده است. کشورهای منطقه اکو، در طول تاریخ دیرینه خود، کانون مناسبات خانقاهی و عرصه پایدار عرفان و تصوف به شمار می‌آمده‌اند. حضور انبوهی از مشایخ و پیران طریقت در این سامان و تجربه همزیستی مسالمت‌آمیز همراه با آزاد اندیشی و روحیه مدارا و تحمل‌گرایی، بنیانی سترگ است و می‌تواند الگویی مناسب و ترازوی قابل اعتماد در مناسبات آینده به شمار آید و توانمندی بالقوه و ذاتی این بخش از جهان را برای مقابله با خشونت و کینه‌ورزی و تعصب به ویژه در دنیای امروز فراهم آورد.

### واژگان کلیدی:

فرارودان، عرفان، مشایخ عرفانی

عرفان و تصوف در طول تاریخ، همواره پناهگاه و التجای دل شکستگان و رنجیدگان روزگار بوده است. در روزگار آکنده از تعصبها و نارواییها و غارتگریها و در اوج نابسامانی و ویرانگری قدرت جوین حاکم و به تبع آن آشفتگیها، روی آوردن به حریم عشق محبوب ازلی، آرامشی جاودانه به قلبها و جانها هدیه می‌کرد.

عالی‌ترین و ماندگارترین تجلیات عرفان اسلامی را می‌توان در شعر و نثر فارسی به ویژه در حوزه تمدنی- فرهنگی آسیای مرکزی و فرارودان جست و جو کرد. گونه‌گونی مکاتب و سلسله‌های عرفانی، وجود خانقاه‌های عارفانه که مرکز تجمع و تعالیم انسانی و صلح جویانه تصوف به شمار می‌آمدند، همچنین ظهور و بروز صاحب‌دلانی نامدار در گستره عرفان موجب شد تا از این منطقه به عنوان یکی از کانون‌های خیزش عرفان با رویکرد اجتماعی و انسانی یاد شود. نقش بی‌بدیل و تأثیر اخلاقی عرفایی چون میرسیدعلی همدانی، ابوسعید ابوالخیر، خواجه عبدالله انصاری و خواجه عبیدالله احرار، طنین زنده و گیرای مهرورزی و محبت را دو چندان می‌کرد و بذر همدلی و آرامش در دل‌ها می‌افشانند. تأکید بر تفوق بُعد روحانی انسان، به انسان‌ها این امکان را می‌داد تا با لذت فراوان بر احساس غربت و جدا افتادگی خویش چیره آیند و خود را فراتر از همه پدیده‌های خلقت بدانند.

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین      نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است  
تو را ز کنگره عرش می‌زنند صغیر      ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

عارف با شناخت گوهر وجودی خویش که بنیانی لاهوتی دارد، به سرچشمه جان و جهان پیوند می‌خورد و مرتبه‌ای والا و کرامتی آسمانی می‌یابد.

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک      دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم  
خرم آن روز که پرواز کنم تا بر دوست      به هوای سر کویش پر و بالی بزنم

چنین وجودی باید همواره در تعالی گام بگذارد؛ چرا که رکود و رخوت، مرگ وی را در پی خواهد داشت:

ما ز بالاییم و بالا می‌رویم      ما ز دریاییم و دریا می‌رویم  
ما از اینجا و از آنجا نیستیم      ما ز بی‌جاییم و بی‌جا می‌رویم

بسیار زشت می‌نماید که او خود را محصور در خاکدانی از غم و هوس‌های مادی گرفتار ببیند:

حیف است طایری چو تو در خاکدان غم      ز اینجا به آشیان وفا می‌فرستمت

خانهٔ موروث انسان خلد برین است، پس نمی‌تواند گرفتار و وابستهٔ توفانی از خواهش‌های مادی باشد و ملک وجودی خود را نادیده انگارد:

حافظا خلد برین خانهٔ موروث من است      اندر این منزل ویرانه نشیمن چه کنم

در صورتی می‌توانیم نیروهای روحانی بالقوهٔ خود را بازباییم که خود را بشناسیم. با این وجود چنانکه تاریخ تصوف نشان می‌دهد، مرز بین خودآگاهی و خودفریبی بسیار ظریف و مبهم است.

فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست

کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی

سیر و سلوک معنوی به عارف امکان می‌دهد تا از دنیای هوس‌ها و خواهش‌های نفسانی جدا و به دنیای لاهوتی نزدیک شود. هر چه وابستگی انسان به عالم کاهش یابد، به عالم معنویت نزدیک می‌گردد. ابراهیم ادهم از جمله عرفایی است که در بیشتر کشورهای کنونی منطقه آمد و شد و با بسیاری از بزرگان عهد مراوده داشت و سهمی شایسته در پدید آوردن دنیای آرمانی و صلح و صفای عارفانه بر عهده گرفت. وی بیشتر دوران زهد و ریاضت را در شام گذارند، اما خاطره و آموزه‌های نیک منشانهٔ او با صوفیه

خراسان همواره سرمشقی کم نظیر باقی گذاشت. داستان زندگی وی به ویژه توبه و ترک زندگی شاهانه و روی آوردن به زندگی زاهدانه و عرفانی، سرچشمه شایسته و پایداری شد که توانست الگویی سازنده برای دل بریدن از کامرانی‌های دنیوی و وابستگی روزافزون به آن باشد. ترک دنیاجویی، وارستگی و رهایی کم‌نظیری در عرفا و حتی زندگی اجتماعی مردم پدید می‌آورد تا دیگر برای به دست آوردن مطامع و مقامات دنیوی، خشونت و کینه‌ورزی نجویند. چنین مناعت طبع زیبایی در اشعار عارفانه نمونه‌های بسیار دارد:

به خدا میل ندارم نه به چرب و نه به شیرین  
 نه بدان کیسه پر زر نه بدان کاسه زرین  
 همتی که پای بر تارک هفت اختر می‌نهد:  
 خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای  
 دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

امور دنیوی و تنعمات، در نگاه روشن و رهای صاحب‌دلان اقلیم عشق، چنان نحیف و ناپایدار می‌نمود که اشتغال بدان را همچون طفلی می‌دانند که در رؤیای کودکانه خود، سنگ و سفال می‌اندوزد و چنان وابسته و پای بند این سنگ‌های ناچیز گردیده که خنده و دل‌خوشی، گریه و خشم او بسته به وجود چنان داشته‌های کم ارج است:

چون کنار کودکی پر از سفال	کو بر آن خندان بود چون ربّ مال
گر ستانی پاره ای گریان شود	پاره گر بازش دهی خندان شود
سنگ پرکردی تو دامن از جهان	هم ز سنگ سیم و زر چون کودکان

آموزه‌های عرفانی افق دید اجتماعی را گشوده‌تر کرد و زمینه را برای پذیرش زندگی مسالمت‌آمیز با دیگر آیین‌ها فراهم آورد. جزم‌اندیشی و مطلق‌گرایی را کنار زد و از جنجال‌ها و کشمکش‌های بیهوده و قیل و قال‌های مذهبی رهایی بخشید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه      چو ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

عرفان به آنان این باور مسلم را یادآور شد که راه در جهان یکی است و آن کمال  
مطلوب خداوندی است و رسیدن به اخلاق انسانی:

مذهب عاشق ز مذهبها جداست      عشق اسطرلاب اسرار خداست  
عاشقی گر زین سر و گر زان سر است      عاقبت ما را بدان سر رهبر است

گونه‌ای از تعلیم اخلاقی همراه با ارشاد و موعظه خیرخواهانه را در کلام عرفایی  
می‌توان یافت که به نگره‌ها و مؤلفه‌های پاک انسانی، فارغ از هر گونه تعلقی تأکید دارند  
و در پوسته‌ ظاهر بی باورها و در دایره تنگ تعصب گرفتار نگردیده‌اند:

ای گرفتار تعصب آمده      دایما در حبّ و در بغض آمده  
گر تو لاف از هوش و از لب می‌زنی      پس چرا دم از تعصب می‌زنی  
هین مکن عزم و سخن کوتاه کن      بی تعصب باش و عزم راه کن

فرارفتن و رهایی از پیله‌های پنداری و سخت‌گیری، ظاهرگرایی و ریاکاری، دلی  
وسیع و اندیشه‌ای روشن و رها پدید می‌آورد تا باورها و آموزه‌های دیگر را با وجود تباین  
آشکار و گونه‌گونی‌های شاخص تحمل‌پذیر گرداند.

نردبان‌هایی است پنهان در جهان      پایه پایه تا عنان آسمان  
هر گره را نردبان دیگری است      هر روش را آسمان دیگری است

ز آنکه خود ممدوح جز یک بیش نیست      کیش‌ها زین روی جز یک کیش نیست  
«تعالیم صوفیه افق بصیرت مسلمانان را گشوده‌تر کرد و آنها را به تساهل و  
مسامحه و به ترک تعصب و غرور و عناد توجه داد و در حقیقت تصوف بود که ترک  
مشاجرات بی‌فایده و توجه به صدق و اخلاص را لازمه نیل به سعادت فردی و اجتماعی  
شمرد» (همایی، ۱۳۸۶؛ ۹۶).

تسامح و تکثرگرایی عرفا تا فراسوی پای برد که تعامل و ارتباطی سازنده و آمیخته با احترامی دو سویه با باورمندان بودایی برقرار کردند. قرن‌ها در مشرق ایران و کشورهای فرارودان، بودایی گسترده‌ترین آیین بود و در شعر کهن فارسی نام بتکده نوبهار بلخ بارها آمده است. نیاکان برمکیان که در دربار خلفای عباسی مقامات بالا داشتند، متولی بتکده نوبهار بودند. به نوشته ابوریحان بیرونی در تحقیق ماللهند: «پیش از آنکه زردشت از آذربایجان ظهور کند و در بلخ مردم را به کیش خود بخواند خراسان و عراق و فارس و موصل تا حدود شام شمنی (بودایی) بودند» (بیرونی، ۱۳۷۲؛ ۲۹).

«در مناطق شرقی ایران و آسیای میانه قدم به قدم بتخانه‌های بودایی بود که در آنها اسناد و مدارک و کتب بودایی گسترش چشمگیری داشت و در برخی مبانی عرفانی، پیوندها و اشتراکاتی قابل اعتناء با عرفان فرارودان یافته بود. این پیوندها موجبات رشد و گسترش روحیه همدلی و آزاداندیشی‌های انسانی را پدیدار می‌ساخت و تعصبات و خشونت‌های حاصل از گوناگونی مذاهب را به طور چشمگیری خنثی می‌کرد و سبب تقویت اندیشه‌های آرمانی صلح و اتحاد می‌شد.

دیدگاهی که برخی از عرفای خراسان پیرامون مرگ عنوان کرده‌اند تا حد بسیار شاخصی به آموزه‌های پیشگامان عرفان بودایی نزدیک می‌گردید. مشرب‌های عرفانی هندی نیز بر بنیان آرامش و تسامح استوار است. از این روی است که هندوستان بیشترین مشرب‌ها و آیین‌های موجود را در خویش پرورانده است و آن‌چنان که سهراب سپهری می‌گوید: در بنارس سر هر کوچه چراغی ابدی روشن بود (شمیسا، ۱۳۸۹؛ ۱۹۸).

بدون شک، عرفا در رشد و گسترش مبانی انسانی و اسلامی، تأثیری به مراتب بیشتر از حاکمان مسلمان و خلفای بغداد داشته‌اند و نقش آنان در تعمیق روحیه دوستی و برادری، نه تنها در میان فرق مسلمین، بلکه در همراهی و همدلی آیین‌هایی چون بودایی و هندویی و مسیحیت و گسترش مهرورزی‌ها بسیار چشمگیر بوده است. کانون این عرفان و پسندهای صوفیانه، بخشی به آسیای صغیر رفت و با آراء ابن عربی در

آمیخت و پاره‌ای دیگر به شبه قاره هند رسید و با آموزه‌های آیین بودا همراه شد. این جابجایی در باروری عرفان بسیار مؤثر بود و موجب ظهور و بروز سلسله‌های متنوع و گسترده‌ای از متصوفه گردید. یکی از مهم‌ترین و با نفوذترین نحله‌های عرفانی که نقشی خاص و مؤثر در گسترش اخلاق و همدلی در میان مردم فرارود داشته، فرقه‌ی عرفانی نقش‌بندی است که سنگ بنای آن، با آراء ابو علی فارمدی از عرفای قرن پنجم هجری قمری و خواجه یوسف همدانی در قرن‌های پنجم و ششم نهاده شد و به دست خواجه بهاء‌الدین نقشبند بخاری کمال یافت. افزون بر این، وجود خانقاه‌های گسترده در این منطقه، نقشی سترگ در گسترش روحیه‌ی تحمل، مدارا، تسامح و تساهل داشت. خانقاه‌های این صوفیان: شیخ محمد تبادکانی، بوسعید، شاه قاسم انوار، ابوالمفاخر باخرزی و ملامحمد مؤمن از برجسته‌ترین کانون‌های صوفیه بود و مأمنی برای عبادت و انجام سیر و سلوک عارفانه به شمار می‌آمد.

عارفان چنان جاذبه‌ای در مردم و فرمانروایان برانگیخته بودند که بسیاری از امیران با شوق و دل‌بستگی بسیار، خانقاه و مراکز مشابه برای آنان می‌ساختند و با پیران تصوف مراوده‌های گسترده داشتند؛ به زیارت آرامگاه مشایخ بزرگ می‌رفتند و خانقاه و لنگری بنا می‌نهادند تا درماندگان و مسافران را اطعام کنند. شاهرخ تیموری، پیوسته به زیارت آرامگاه خواجه عبدالله انصاری می‌رفت و در طول سفرهای خویش نیز، به زیارت آرامگاه بزرگان تصوف می‌شتافت.

سلطان ابوسعید تیموری نیز که مرید عارف بزرگ فرارود، خواجه عبیدالله احرار بود، به پیران طریقت ارادتی تام و تمام داشت. در زمان فرمانروایی وی طریقت نقشبندیه در سمرقند و هرات سخت گسترش و نیرو یافت. عنایت به صوفیان و بنای خانقاه در نظام حکومتی سلطان حسین بایقرا و وزیر ادب‌پرور او، امیر علیشیر نوایی نیز پیگیری شد. عبدالرحمان جامی در زمان وی، نماد محبوبیت طریقه‌ی نقشبندیه در هرات و به طور عام خراسان بزرگ بود. به طور کلی، پیران و مشایخ این سلسله از اقبال و شهرت ویژه‌ای برخوردار بودند و سبب این اقبال را در یکی از آموزه‌های کلیدی این

نحله عرفانی باید یافت: "خلوت در جمع". بر این اساس، صوفی باید در ظاهر با خلق و در باطن با خدای خویش همراه باشد. آنان باور داشتند که شریعت و طریقت بدون همراهی پادشاهان به ظهور نخواهد رسید و بنابراین، می‌کوشیدند تا با دربار سلاطین در پیوند باشند.

اهل عرفان و خانقاه بخش عظیم و چشمگیر از کاروان دراز آهنگ فضلا و اهل بینش و هنر و روزگار بودند که به هرات روی آوردند و در زاویه و لنگر منزل گزیدند. به تعبیری دیگر، در این عصر، عرفان آستانه جلال و اقبال اهل ذوق به شمار می‌آمد و گوشه عزلت و منزلت و شکوه خانقاهی خراسان نیز به شمار می‌رفت.

برخی از سلسله‌های تصوف به ویژه در شبه قاره، چون نقشبندیه و چشتیه با حکام و دربار آنها ارتباط و پیوند داشتند، زیرا بر این باور بودند که اصلاح مردم جز با اصلاح حاکمان ممکن نیست. صوفیان روشن ضمیر هیچگاه از درد مردم بی‌خبر نبودند و در تسکین آلام اجتماعی و ارشاد و تهذیب حاکمان نقش اصلی را داشتند و تأثیر نقشبندیه در حکمرانی فرمانروایان هند قابل کتمان نیست. آنها در بسیاری از تعاملات و تصمیم‌های سیاسی حکام نقش داشتند و در واقع پناه و ملجأ دردمندان و درویشان بودند: «مکرر در مصایب عام صوفیه با مردم همدردی می‌کرده‌اند و گاه فداکاری. مهشاد دینوری در وقتی که وطنش دستخوش هجوم علان قزوینی سردار مرداوایج زیاری واقع شد و عده زیادی از همشهریانش طعمه شمشیر شدند قرآن به دست گرفته از شهر بیرون آمد و سردار مهاجم را از خونریزی برحذر داشت تا جان خود را در این راه نهاد. شیخ شهاب الدین سهروردی برای آن‌که بلای خوارزمیان را از بغداد و ناصر خلیفه بگرداند در همدان به رسالت نزد خوارزمشاه رفت و او را از شورش بر خلیفه تحذیر کرد و خود جفا و اهانت بسیار دید در قتل عام خوارزم به دست مغول گویند به شیخ نجم الدین کبری پیشنهاد شد از شهر بیرون رود تا از قتل امان یابد. نپذیرفت و گفت عمری با خوارزمیان بوده‌ام، در این زمان نامردی است که آنها را تنها گذارم. گویند در میدان جنگ او را میان کشتگان یافتند» (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۶۵).



چنین نبوده که اهل طریقت همگی ترک معاشرت گویند و راه عزلت و انزوا از مردمان پویند؛ بلکه بسیاری از این افراد، عبادت را در خدمت خلق می‌دانستند و آنها را به کار و خدمت و معاشرت و نوع پرستی و همراهی یکدیگر تشویق می‌کردند:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن      که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست

\*\*\*\*\*

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی      صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

انس و ارتباط با مردم و روح خوش‌بینی و مهرورزی مشایخ طریقت، آنها را در دل مردم به عنوان نماد عشق و آزادگی جای می‌داد. نقش و تأثیر مولانا جلال الدین محمد بلخی را در دعوت به مدارا و تسامح و تحمل در کمتر شخصیت فرهنگی و ادبی دیگر می‌توان سراغ گرفت.

### نتیجه

آموزه‌های عارفان، افق دید اجتماعی و جهان‌بینی مذهبی را در جوامع مسلمان گشوده‌تر کرد و زمینه را برای پذیرفتن و زندگی مسالمت‌آمیز با دیگر آیین‌ها فراهم آورد. بدون شک تأثیر عارفان، در رشد و گسترش مبانی انسانی و اسلامی به مراتب بیشتر از حاکمان مسلمان و خلفا بود و در تعمیق روحیه دوستی و برادری نه تنها در میان مسلمین، بلکه در همراهی و همدلی آیین‌هایی چون بودایی، هندویی و مسیحیت نقش آشکار داشت. افزون بر این، عارفان با روش‌های مهرورزانه موجب اقبال پادشاهان و فرمانروایان می‌شدند و زمینه را برای بسط و گسترش آموزه‌های درویشان از این طریق فراهم می‌آوردند.

دوستی و پیوند اجتماعی و معنوی با مردم همراه با روحیه انسانی و مهربانانه با طبقات اجتماعی مختلف، پیران تصوف را در دل مردم به عنوان نماد عشق و آزادگی، نمونه‌ی اعلای حسن خلق و آداب معاشرت و الگوی صلح و آرامش جای داد.

## منابع و مأخذ

- حافظ، شمس الدین محمد، ۱۳۶۸، *دیوان حافظ*، به تصحیح: قزوینی - غنی، تهران: اساطیر.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۳، *ارزش میراث صوفیه*، تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۴، *بحر در کوزه*، تهران: انتشارات علمی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۳، *تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن*، ترجمه: مجدالدین کیوانی، تهران: سخن.
- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۹، *مثنوی و چند داستان*، تهران: نشر قطره.
- غنی، قاسم، ۱۳۴۰، *تاریخ تصوف در اسلام تا عصر حافظ*، تهران: سخن.
- فرشاد، مهدی، ۱۳۶۸، *عرفان ایرانی و جهان بینی سیستمی*، تهران: بنیاد نیشابور.
- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۱۳۳۶، *مثنوی معنوی*، به تصحیح: نیکلسون، تهران: امیر کبیر.
- محمودی بختیاری، علیقلی، ۱۳۷۸، *عارفان راز*، تهران: رهیاب.
- نفیسی، سعید، ۱۳۴۳، *سرچشمه تصوف در ایران*، تهران: انتشارات فروغی.